

میلاد زخم

جنبش جنگل

و

جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران

دکتر خسرو شاکری

ترجمه‌ی شهریار خواجهیان



نشر اختران

سرشناسه	شاگری، خسرو. ۱۳۱۷ -	Chaqueri, Cosroc
عنوان و نام پدیدآور	جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران (۱۳۰۰ - ۱۳۹۹) میلاد زخم / دکتر خسرو شاگری: ترجمه‌ی شهریار خواجهیان	
وضعیت نشر	تهران: اختران، ۱۳۸۴.	
مشخصات ظاهری	۷۲۰ ص.	
شابک	ISBN 987-964-7514-27-2	
یادداشت کلی	فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.	
یادداشت کتابنامه...	کتابنامه.	
موضوع	میوزا کوچک خان، پرنس بن میرزا بزرگ، ۱۲۹۸ - ۱۳۲۰ ق	
موضوع	ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۳۳ ق. - جنبش‌ها و قیام‌ها.	
شناسه افزوده	خواجهیان، شهریار، ۱۳۳۱ - مترجم.	
رده‌بندی دیویی	۹۵۵ / ۰۷۵۲۰۹۲:	
رده‌بندی کنگره	DSR ۱۴۷۱ / ش ۲ ج ۹	
شماره کتابشناسی ملی	۸۲ - ۲۲۱۰۲ م	

این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Soviet Socialist Republic of Iran 1920-1921, Birth of The Trauma
by: Cosroc Chaqueri, University of Pittsburgh Press, 1995



نشر اختران

میلاد زخم

جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران

نویسنده: دکتر خسرو شاگری

مترجم: شهریار خواجهیان

ویراستار: خسرو شاگری

طرح جلد: ابراهیم حقیقی

چاپ اول ۱۳۸۶

شماره‌ی نشر ۱۳۴

شمارگان ۲۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی بهمن

تلفکس انتشارات: ۶۶۴۱۰۳۲۵ - تلفن فروشگاه: ۶۶۴۱۱۴۲۹ - ۶۶۹۵۳۰۷۱

<http://www.akhtarbook.com>

Email: info@akhtarbook.com

ISBN 987-964-7514-27-2

شابک: ۹۸۷-۹۶۴-۷۵۱۴-۲۷-۲

کلیه حقوق ترجمه برای نشر اختران محفوظ است

به یاد

به یاد آن «دوشیزه‌ی جوان و عجیب» و ناشناسی که، ایستاده بر عرشه‌ی یک کشتی در دریای خزر، خطاب به یک فرانسوی گفت هرچند نمی‌تواند در مقام سرباز در میان «برادرانش» جایی داشته باشد، با عضویت یافتن در ارتش کوچک خان جنگلی، برای انقلاب خواهد جنگید.

برای دکتر راس، با سپاس

«کم‌اند کسانی که دوست دارند بشنوند گناه‌هایی را مرتکب شده‌اند.»
شکسپیر

«در تاریخ پرابهام دگرگونی‌های سیاسی ایران، جزئیات زیادی ناظر اروپایی را فریب می‌دهد. اجتناب‌ناپذیری این امر را می‌توان با این پرسش از خود درک کرد که: آیا ناظران شرقی به آسانی نوسان‌های سیاست داخلی ما را دنبال می‌کنند یا خیر؟ آنان در عمل به چیزی جز مهم‌ترین و اغلب نتیجه‌ی آن سیاست‌ها به جای نقطه‌ی آغاز آنها، دست نمی‌یابند.»
نشریه‌ی فرانسوی دنیای اسلام، ۱۹۱۴

«حقیقت نه در آتش می‌سوزد و نه در آب غرق می‌شود!»
ضرب‌المثل روسی

فهرست مطالب

۹	درآمدی بر ترجمه‌ی فارسی
۱۱	دیباچه
۱۹	پیش‌گفتار
۲۵	سیاسگزاری
۳۱	۱. درآمد
۴۱	۲. مناطق ساحلی خزر
۵۳	۳. منطقه‌ی خزر و سوء‌انکشاف استعماری ایران
۷۵	۴. کوچک‌خان و انکشاف جنبش جنگل
۹۵	۵. برنامه‌ی سیاسی و سامان جنبش جنگل
۱۱۷	۶. دوراهی جدید جنگلیان
۱۴۷	۷. جنگلیان از نظر قدرت‌های خارجی
۱۸۳	۸. تهاجم دیپلماتیک بلشویک‌ها و برآمدن کمونیسم ایرانی
۲۰۹	۹. رستاخیز جنبش جنگل و پیاده شدن نیروهای شوروی در شمال ایران
۲۳۳	۱۰. استقرار جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران
۲۶۱	۱۱. ائتلافی نامحتمل: حکومت جنگلیان - کمونیست‌ها
۲۹۹	۱۲. گیلان تحت حاکمیت کمونیست‌ها
۳۲۷	۱۳. مذاکرات سه‌گانه‌ی مسکو، لندن، تهران
۳۴۹	۱۴. مسئله ایران در سیاست شرقی انگلیس و کودتای ۱۲۹۹
۳۸۷	۱۵. تداوم سیاست دوگانه‌ی شوروی؛ احیای ائتلاف و خروج شوروی
۴۱۱	۱۶. میانجی‌گری شوروی، بوسه‌ی مرگ انقلاب
۴۳۹	۱۷. آزادی ایران در چهارراه تاریخی استعمار نو و «سوسیالیسم در یک کشور»
۴۷۳	پی‌گفتار: جنبش آزادی‌بخش ایران در بایگانی‌های سرّی شوروی
	پیوست‌ها
۵۲۹	زندگی‌نامه‌ی اشخاص
۵۵۷	یادداشت‌ها
۶۹۱	منابع و مراجع
۷۰۵	نمایه

درآمدی بر ترجمه‌ی فارسی

چنانکه در پیشگفتار این کتاب آمده است، گویی این کتاب نفرین شده بوده است، چه برخی میکروفیلم‌های به دست آمده از مسکو یا در پست یا توسط مسافری از دست رفته بودند، و سپس ترجمه‌ی آن به فارسی یازده سال به تعویق افتاد. در سال ۱۹۹۲ هنگامی که نشر دانشگاه پیتزبرگ با انتشار این کتاب ضخیم موافقت کرد، متن ماشین شده‌ی آن، بنا بر درخواست، برای مترجمی در تهران فرستاده شد. نگونبختانه، وی، که طی نامه‌ای ستایش خود از این کتاب را به اطلاع نویسنده رساند، و قول داد که ترجمه‌ی آن را هرچه زودتر میسر سازد، مدت‌ها از تماس‌های بعدی این نویسنده روی گرداند. هنگامی که در تابستان سال ۱۹۹۳ از سفر مجدد به مسکو و باکو بازگشتم، نامه‌ای از آن مترجم در انتظارم بود که طی آن اعلام کرده بود که ترجمه به اتمام رسیده بود و می‌خواست که آن را برای کنفرانسی به مناسبت یادبود کوچک‌خان به چاپ بسپرد. ضمن خوشحالی از این خبر، به وی اطلاع دادم که با توجه به اسنادی که در مسکو و باکو به دست آورده بودم، چون مشغول نوشتن پی‌گفتاری بر اساس آن مدارک بودم، نشر کتاب به انگلیسی به تعویق افتاده بود و می‌خواستم که آن پی‌گفتار نیز به فارسی برگردانده و ضمیمه‌ی ترجمه فارسی شود. این بار نیز دیگر خبری از مترجم نشد، تا این که مدت کوتاهی بعد طی خبری در اطلاعات چاپ نیویورک خواندم که اسناد مکاتبات لنین و کوچک‌خان از باکو به دست آمده بود و بزودی نشر خواهند یافت. خبری بود بس غریب و اندیشه‌ای را در ذهنم دوانید. از همین رو من هم کوشش برای ترجمه‌ی کتاب را به امید آینده‌ای ناروشن رها کردم. خوشبختانه، چندی پیش نشر اختران از وجود این کتاب مطلع شد و آن را به مترجم سپرد.

این کتاب هیچ فرقی با اصل انگلیسی آن ندارد، مگر این که، برای روانی کلام، در ترجمه در پاره‌ای از موارد از پایبندی واژه به واژه به اصل پرهیز شده است.

پس از انتشار این کتاب، تاریخ ریشه‌های چاپ ایران توسط سه ناشر در انگلستان، ایالات متحده و کانادا منتشر شد و ترجمه‌ی آن تحت عنوان «پیشینه‌های اقتصادی-اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال‌دمکراسی در آن عهد» به لطف نشر اختران به فارسی انتشار یافت. جای بسی تأسف است که، برخلاف امیدی که بسته بودم، هنوز موفق نشده‌ام

تاریخ حزب کمونیست ایران را که با اسناد جدید باکو و مسکو غنی‌تر شده است و نیز در دوره‌ی آغازین حیاتش با جنبش جنگل پیوند یافت، به اتمام برسانم. اما، خوشبختانه، توانستم بخش دیگری از همین تاریخ چپ را، که به نهضت ارانی و سرکوب آن مربوط می‌شود، پیش از انتشار آن به انگلیسی، به صورت مجموعه‌ای از مقالات و اسناد به نشر اختران بسپارم و امید می‌رود که بزودی منتشر شود.

بررسی اجمالی کتی که در این یک سال اخیر در مورد مشروطیت منتشر شد نشان می‌دهد که ما چند نسل از فرزندان مشروطیت نتوانسته‌اند از عهده‌ی کار عظیم و بسیار واجب بازسازی تاریخنگارانه و تحلیل تاریخی آن نهضت و پیامدهای آن در جنبش‌های پسین برآیند و هنوز چه وظیفه‌ی سهمگینی در برابر نسل‌های آینده قرار دارد، چه، ملتی که نتواند تاریخ خود را از دید تحلیلی، و نه نگرشی تحسین‌آمیز، بشناسد، در ساختمان آینده‌ی خود کمتر موفق خواهد بود.

خ.ش. (۱۴ مرداد ۱۳۸۵)

دیباچه

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ایران در راه فرایند تغییراتی بنیادین گام نهاده بود که جامعه و سیاست آن را دگرگون می‌کرد. نظام سنتی که موقعیت فرد در جامعه را تعریف و ماهیت تخصیص ارزش‌ها را تعیین کرده بود، به هم‌آوردی خوانده می‌شد. تمایل افراد به پذیرش منفعلانه‌ی تصمیمات مقام‌های سنتی، دیگر یک امر از پیش تضمین شده نبود. درواقع، گرایش فزاینده‌ای به زیر سؤال بردن شالوده‌های انتسابی تمایلات فردی شکل می‌گرفت. مخالفان نخبگان حکومتی، که به‌ویژه از بطن روشنفکران مذهبی و عرفی سر بر می‌آوردند، از آمال بس گسترده‌تر افراد و امر مشارکت بیشتر در تصمیم‌گیری، چه در سطح محلی و چه در سطح کشوری، به دفاع برمی‌خاستند.

در عین حال، عنصر دیگری از تغییرات بنیادین در حال پیدایش بود. دیرزمانی بود که آگاهی‌هایی درباره‌ی ملت ایران و برخی آگاهی‌های واقعی و افسانه‌ای درباره‌ی تاریخ این ملت رو به گسترش داشت. اما اکثریت وسیعی از ایرانیان، در نهایت، به هویت خود از دیدی محلی می‌نگریستند.^{*} در نزد بیشتر آنان این معنا که چه و که بودند عمدتاً در چارچوب و با ملاک جماعت‌های کوچک، همچون خانواده‌ی گسترده، طایفه، و دهکده تعریف می‌شد، که دیرزمانی معیارهای زندگی و تجربیات روزمره‌ی شان را تبیین می‌کردند. اما در اواخر قرن نوزدهم آمادگی‌هایی در میان بخش کوچک اما رو به رشدی از مردم دامن گشود تا هویت خود را با شدت هرچه بیشتری با جماعت‌های هرچه بزرگ‌تری همداستان سازد. مهم‌ترین آنها در ابتدای این دوران اولیه، جامعه‌ی ملی ایرانی بود. درواقع، تازه داشتند به مشروعیت حکومت از این زاویه می‌نگریستند که چقدر خواست‌ها و آرزوهای جامعه‌ی ملی را برآورده می‌کرد. به بیان دیگر، ایران در مراحل آغازین تبدیل شدن به یک حکومت - ملت

* این به این معنا نیست که احسلس ملی در میان ایرانیان وجود نداشته است؛ چه، همواره در جنگ‌ها با همسایگان و مهاجمان ابرائیت همچون پرچم دفاع برافراشته می‌شد. هویت ملی همواره در برابر خطر خارجی مورد تأکید قرار گرفته است. در آستانه‌ی مشروطیت نیز خطر خارجی، این بار به‌ریخت استعماری، رخ نمود و رودرویی نوی را می‌طلبد. خ. ش.

(کشور) بود.* جلوه‌های رفتاری پیدایش حکومت - ملت (کشور) ایرانی به‌طور کلی با رفتار حکومت - ملت (کشور) های اروپایی همسنگ بود که چند نسل پیشتر شکل گرفته بودند. اما توجه به این امر مهم است که این نه یک فرایند تقلید آگاهانه، بلکه تجلی طبیعی آمال مشترک برای دستیابی به استقلال مطلق و دفاع از شأن و نیازهای امنیتی حکومت - ملت (کشور) نوظهور ایرانی بود.

بین خواست تغییر سامان‌های اجتماعی - اقتصادی و این جلوه‌های ژرف تغییر، پیوندهای تنگاتنگی برقرار بود. نظام مالکیت ارضی و نقش مهم اجتماعی و اقتصادی مالکان بزرگ و متوسط از هدف‌های اولیه‌ی تغییر بودند. اما تغییر در پایگاه نهادین صنعتی و تجاری ایران از سوی کسانی نیز حمایت می‌شد که توجه دلسوزانه‌ی دامنه‌دارتری به عدالت اجتماعی در نظام هنجارینباد تغییر یافته‌ی ایران نشان می‌دادند.

برای تسهیل آغاز اصرار ورزیدن بر مشارکت فعالانه‌ی عموم در فرایند تصمیم‌گیری، برای کوشش در استقلال و حاکمیت [ملی]، و دگرسانی نظام هنجارینباد موجود، تغییر در نهادهای دولتی و سیاسی آشکارا ضروری می‌بود.

اما چه چیزی پایه‌های نهادین حکومت و جامعه‌ی از ریشه تغییر یافته‌ی ایران را می‌ساخت؟ پاسخ به این پرسش به‌زودی از درون نخبگان در حال ظهور و مخالف وضع موجود سر برآورد که در جستجوی پیشرفت و اعمال رهبری بر فرایند تغییر بودند. پاسخ آن مشروطه‌خواهی بود، جنبشی که پیرامون این نخبگان مخالف وضع موجود تبلور خود را آغازید و [سرانجام] جنبش مشروطه‌خواهی نامیده شد. در سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵)، مطالبات جنبش برای دست یافتن به قانون اساسی پذیرفته شد. این موفقیتی زود هنگام و حیرت‌انگیز برای جنبشی بود که هنوز بخش کوچکی از جامعه را در بر می‌گرفت. این جنبش پنج سال آکنده از رنج و تعب را در مبارزه برای زنده نگاه داشتن گوهر تغییرات نهادین و تحمیل آن بر نخبگان سخت‌جان سنتی، که هنوز از شکست فاصله داشتند، از سر گذرانید. آنان سرانجام در این تلاش شکست خوردند. نظم سنتی ایرانی واژگون شد، اما عاملان تغییر، همان حامیان اولیه‌ی فردگرایی آزادی‌خواهانه‌ای نبودند که به [وضعیت] ملت ایران انطباق داده شده بودند و بلوغ و ویژه‌ی فرهنگ ایرانی را در خود گرد آورده بودند. در عوض، نخست این دیکتاتوری پهلوی بود که بر بستر یک طبقه‌ی نوخاسته‌ی تغییر فرهنگ داده به قدرت رسید،

* در اصل Nation-State که معمولاً به‌خطا «دولت - ملت» ترجمه می‌شود. اما این که ایران در انقلاب مشروطیت به یک حکومت - ملت تغییر یافت نظر نادرست ایرانشناسان ایرانی و پیروان ایرانی آنان است که، در عین عدم آگاهی به تاریخ هویت ایرانی، تاریخ ایران را بر اسس تجربه‌ی غرب می‌خوانند. خ. ش.

و سپس یک حکومت دیوانی با آرمان‌های جهانشمول پدید آورد.

اما [ببینیم] اهمیت تأثیر اروپا بر فرایند تغییر در ایران تا چه اندازه بود؟ طبیعی بود که آن گروه ایرانیان هوادار اولیه‌ی تغییر به اروپا، به‌ویژه فرانسه، به‌عنوان الگوی دگرگونی نهادین لازم، نظر داشتند. عصر روشنگری فرانسه فراخوانی به دگرگونی هنجارینیاگذار بود که در جهت تغییر و تحت حمایت جریان نوپدید ایرانی‌نخبگان مخالف عمل می‌کرد. اما اشتباه بزرگی خواهد بود که تغییر در ایران را به‌سان تجلی نمونه‌ی کوچکی از کل روند تغییر و دگرگونی‌ای بدانیم که اروپا را درنور دیده بود. مثلاً، نگاه به ناسیونالیسم ایرانی (آن‌گونه که اغلب دیده می‌شود)، به‌عنوان یک کالای وارداتی از اروپا که به‌طور ناقص درک شده، به‌منزله‌ی کوچک شمردن مفهوم ناسیونالیسم و خوار شمردن ایران است. ناسیونالیسم [ایران] را می‌توان، به‌مراتب بهتر، در چارچوب الگوهای رفتاری دید که با تلاش در راه دستیابی به یک حکومت - ملت [کشور] با حاکمیتی مستقل، امنیت و غرور ملی ایران توأم است. از این دیدگاه، ناسیونالیسم همچون گرایشی مستقل و جهان‌شمول در این برهه از تاریخ بشریت به نظر می‌رسد. از این رو، وظیفه‌ی نویسنده‌ی تاریخ ایران که این دیدگاه را می‌پذیرد توصیف ناسیونالیسم در بستر و محیط ایرانی آن است.

باری، این از بخت بد ایران بود که آغاز تغییرات بشپادین اجتماعی - سیاسی در این سرزمین با دخالت بسیار زحمت‌آفرین اروپاییان، به‌خصوص روسیه و انگلستان، همزمان شد. این دخالت که در ابتدا محلّ نظم سستی بود، قطعاً در خدمت شتاب‌بخشیدن به فرایند تغییر قرار گرفت. اما روسیان و انگلیسیان، هر دو، تقریباً خیلی زود این درهم شکسته شدن نظم کهنه در ایران را در پیوندی اجتناب‌ناپذیر با تغییرات شتابانی مشاهده کردند که مناسبات دوجانبه‌ی آنان را پیچیده می‌کرد. هر دو دولت در پاسخ به این تهدید، موضع دلسوزانه‌ی پیشین و تا اندازه‌ای سبکسرانه و منت‌گذارانه‌ی خود نسبت به مشروطه‌خواهان را کنار نهادند، و به‌جای آن به سمت اتخاذ نقشی قیم‌مآبانه و کم‌خرج از طریق رهبران سرسپرده و سازگار سستی رفتند. روش کار شامل دخالت از نزدیک در امور داخلی ایران و گاه اعمال مستقیم زور می‌شد. این الگویی از نظارت و مهار نامستقیم امپراتوری مآبانه و پیش‌درآمد سیاستی بود که بعدها در دوران جنگ سرد، استعمار نو نامیده شد.

برآمدن حسی ژرف از ناکارآمدی، به‌ویژه در میان مخالفان نظم موجود و طرفدار تغییر در ایران، پیامد اجتناب‌ناپذیر این نوع کنترل و مهار خارجی بود. آنان با ناامیدی به توانایی قدرت‌های خارجی در مهار کردن امور داخلی خود، عمدتاً از طریق آنچه جهت‌دهی زیرکانه‌ی رهبران ایران با حداقلی به‌کارگیری زور می‌نمود، می‌نگریستند. این باور شکل می‌گرفت که «دست پنهان» اربابان امپراتوری، آزادی‌خواهان و ناسیونالیست‌های ایرانی را از

امکان به دست گرفتن دوباره‌ی کنترل سرنوشت سیاسی ایران، بازمی‌داشت.

حکایت پیروزی اولیه و سپس شکست جنبش مشروطه‌خواهی، داستانی پُر آب چشم است. این قصه به دفعات و با روایت‌های متضاد بیان شده است. اما بیشتر پژوهندگان تاریخ نو ایران از یکی از دیگر نمودهای گاه‌به‌گاه فرایند تغییر، یعنی جنبش جنگل، بازماندند؛ جنبشی که همان خواست‌های هنجاربنیاد جنبش مشروطه را دنبال می‌کرد اما از برخی جهات مهم تجربی، با آن تفاوت داشت. شاید مهم‌ترین اختلاف بین این دو جنبش در رهبری آنها بوده باشد. جنبش مشروطه بخش بزرگی از روشنفکران شهری ایران را با خود همراه کرد و پشتیبانی آنان را با تشکیل جمعیت‌هایی، که انجمن نامیده می‌شدند و در خدمت ایجاد یک پایگاه حمایتی بسیار مهم – هرچند محدود – اجتماعی بودند، نهادینه کرد. اما رهبری‌ای با ویژگی‌های فره‌مندانه* که جنبش بتواند حول آن شکل گیرد، پدید نیاورد. در مقابل، جنبش جنگل تا اندازه‌ی زیادی بیانگر فرهنگ‌های شهری بزرگ آن، کوچک‌خان، بود. قطعاً، ویژگی فرهنگ‌های کوچک‌خان اساس شکل‌گیری یک پایگاه حمایتی برای جنگلیان بود. تفاوت‌های چشمگیری نیز بین پایگاه‌های حمایتی دو جنبش برقرار بود. کوچک‌خان در جلب حمایت روشنفکران شهری موفقیت به‌مراتب کمتری داشت، اما در جلب توده‌های روستایی و دهقانان بسیار موفق‌تر عمل کرد. نمودهای برنامه‌ای دو جنبش نیز متفاوت بود. پایگاه توده‌ای کوچک‌خان اعتماد خود را به رهبرش ابراز می‌داشت و برنامه‌ای مشخص را طلب نمی‌کرد. درحالی که درون انجمن‌های برآمده از جنبش مشروطه بحث‌های بی‌پایانی بر سر جزئیات دقیق زیربنای فلسفی و برنامه‌ای جنبش درمی‌گرفت.

بسی واضح است که درک تغییرات ژرفی که در آغاز قرن [بیستم] ایران را درنوردید، مستلزم بررسی و بازشناسی این دو نمود سیاسی آن فرایند بود. در این کتاب، خسرو شاکری تصویری از جنبش جنگل و کوچک‌خان به دست می‌دهد که به‌طور کامل با اسناد موجود منطبق است. وی کوچک‌خان و جنبش او را در بستر ایرانی قرار می‌دهد که شتابان در حال تغییر است. ما در این‌جا تشریح سحرآمیز وی را از تغییرات هویتی مشاهده می‌کنیم که دامنه‌ی هویت قومی ایرانی را گسترش می‌دهد و یک حس توسل به جامعه‌ی ملی ایران را تقویت می‌کند. ما جزئیات جامع تغییراتی را می‌بینیم که در زیربنای هنجاربنیاد جامعه‌ی

* Charismatic

غالباً این واژه با تلفظ «فرّه‌مند» خوانده می‌شود که خطا و نوعی غلط مصطلح است. تلفظ صحیح آن «فرّه‌مند» بر وزن مه – پسند است. م.

ایران شکل می‌گیرد و نیز شاهد مبارزه‌ای نهایتاً و عمدتاً ناموفق برای ادغام اصلاحات ارضی [در برنامه‌ی سیاسی] و تغییر ساختار اقتصادی هستیم. شاکری الگویی برای مقایسه‌ی جنبش مشروطه و جنبش جنگل به دست می‌دهد و وجود بیش از یک راه را برای رسیدن به سیاست و اقتصادی تحول یافته، برمی‌نماید. شرح وی به‌طور متقاعدکننده‌ای جالب و فرجام آن - به‌نحوی غم‌انگیز - مصیبت‌بار است. توضیحات وی، عمدتاً به‌دلیل موفقیت‌اش در ارائه‌ی تصویری از وضعیتی که رویدادها در بستر آن جریان پیدا می‌کنند، قانع‌کننده‌اند.

قسمت اعظم بدنه‌ی کتاب توصیفی از برهم‌کنش و تعامل سیاست خارجی در شوروی در حال ظهور، نفوذ رو به افول بریتانیا، و جنبش جنگل است. شاکری در سراسر کتاب سعی می‌کند در دام بزرگ‌نمایی نقش نیروهای خارجی در تعیین سیر تکوین سیاسی و اجتماعی ایران نیفتد، و در عین حال شرح کاملی از تحولات سیاست بریتانیا و شوروی در ایران به دست می‌دهد. این امر هدفی اساساً مهم برای او در این کتاب به‌شمار می‌آید. فصل‌های پایانی کتاب نشان از تأسف عمیق بابت ناکامی جامعه‌ی ایران در گنجاندن فرهنگ غنی ایرانی در ثمره‌ی تغییراتی دیالکتیکی دارد که جامعه را درنوردید. وی می‌خواهد از این (به نظر او) خطای بسیاری از هموطنانش که این شکست را به نیروهای خارجی نسبت می‌دهند، بپرهیزد. با این همه، چنان انتسابی، با توجه به دیپلماسی مداخله‌جویانه‌ی قدرت‌های خارجی در ایران، آسان می‌نماید. هدف نویسنده قرار دادن سیاست قدرت‌های خارجی در ایران در جایگاه مناسب خود است و تا اندازه‌ی زیادی نیز در این راه موفق نشان می‌دهد.

خسرو شاکری عملاً دو نمونه‌ی فوق‌العاده جالب برای بررسی سیاست‌های خارجی در اختیار ما می‌گذارد که در نمونه‌ی شوروی، به‌عنوان مبارزه‌ای بین باور ایدئولوژیک و منافع حکومت عرضه می‌شود. سیاست‌گذاران شوروی در روزهای اولیه هنوز به قابلیت کاربرد ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم به‌عنوان چارچوبی برای تغییر در آسیای استعمارزده باور داشتند. قرار دادن یک نمود انقلابی ایرانی، یعنی جنبش جنگل، در آن چارچوب، دغدغه‌ی آشکار بسیاری از مقامات شوروی مرتبط با ایران بود. اختلافات به‌طور اجتناب‌ناپذیری بر سر تفسیر مناسب بین جنگلیان و کوچک‌خان از یک‌سو و آن مدل از سوی دیگر پدید آمد. به موازات این اختلافات ترجیحات استراتژیک و تاکتیکی رقیب نیز شکل گرفت.

با این حال، سیاست‌گذاران شوروی تقریباً از همان آغاز ناچار از ایجاد موازنه بین منافع حکومت شوروی و تفسیرهای ایدئولوژیک بودند. سرگذشت روابط شوروی - جنگلیان حاکی از ترجیح بیشتر منافع حکومت [شوروی] بر ارزش‌های ایدئولوژیکی است. شاکری

سیاست شوروی را مجموعه‌ای از تصمیمات روزافزون توصیف می‌کند که در آن خط ایدئولوژیک پی در پی رنگ می‌بازد. هرچند لفاظی‌ها و منطق زبانی سیاست شوروی در تطابق با آن ایدئولوژی بود، اما سیاست‌های تصمیم‌گیری نشان از پاسخ‌های مقطعی به هم‌آوردی‌های اضطراری داشت. در روزهای آخر حیات کوچک‌خان، دیگر اثری از راهبرد ایدئولوژی محور در سیاست شوروی به چشم نمی‌خورد. مورد مطالعاتی بریتانیا، تصویری از یک قدرت امپراتوری رو به زوال را به دست می‌دهد. سیاست بریتانیا حاکی از تلاش برای حفظ نفوذ خود در ایران اما با هزینه‌ای بسیار اندک بود. تهدید یک تهاجم بلشویکی به ایران متصور بود اما با شدتی کم که شگفت می‌نمود. بریتانیا آن قدرها که دلمشغول نهادینه کردن نفوذ خود در ایران بود، توجه چندانی به جلوگیری از تهاجم متصور شوروی نداشت. نقشه‌ی راهبردی بریتانیا از مسئله‌ی شوروی به مراتب فراتر می‌رفت. این نقشه بر یک نقش قیمومتی بریتانیا در ایران استوار بود که از طریق گروهی از نخبگان سنتی انعطاف‌پذیر و همراه عمل می‌کرد. تبلور این نقشه در قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران بازتاب یافت. بر پایه‌ی آن قرار داد، دولت ایران هزینه‌ی کارشناسان انگلیسی را در طیف گوناگونی از رشته‌های لازم برای توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی و منافع امنیتی ایران می‌پرداخت و برای هدف‌های عملیاتی نیز، انگلیسیان انجام پرداخت‌های مالی به مقامات ایرانی را برای جلب حمایت اعضای کلیدی نخبگان سنتی ایران تعهد می‌کردند. اما انگلیسیان نیروی ایرانیان مخالف این نقشه را که یک ابزار آشکار نواستعماری تلقی شد، دست‌کم گرفته بودند. انگلیسیان که ناچار از پذیرش نامحتمل بودن تأیید قرارداد انگلیس و ایران شدند، آن فرمول خلص، و نه کل راهبرد آن را، کنار نهادند. باور گسترده‌ای در ایران جاری است مبنی بر این که انگلیسیان برای رسیدن به آن هدف، فرمول متفاوتی را در دستور کار قرار دادند. فرمول از این قرار بود که قدرتی را با پایگاه نخبگان سنتی بر سرکار آورند، که دوست و متحد بریتانیا باشد و نقش فعالی در برقراری نظم و کنترل متمرکز ایفا کند. این فرمول البته شامل شکست کوچک‌خان و از بین بردن جنبش جنگل و نابودی کامل زمینه‌های توسعه‌طلبی شوروی نیز می‌شد که از طریق گروه‌های انقلابی بومی عمل می‌کرد.

کودتای ۱۹۲۱ (۱۲۹۹) ظاهراً در انطباق با این فرمول صورت گرفت و به یقین، یافتن یک ارتباط انگلیسی در آن دشوار نبود. نخست‌وزیر جدید، سید ضیاءالدین طباطبائی، به عاملیت انگلیسیان شهره بود. مقام وزارت دفاع به سرهنگ رضاخان داده شد؛ افسری که عمیقاً مورد توجه ژنرال آیرونساید بود و تا حد زیادی مسئولیت جنبه‌های نظامی کودتا را برعهده داشت. بنا بر قرائن موجود، این نظریه که کودتا به یقین یک عملیات انگلیسی بود، اقناع‌کننده است. اما پژوهشگران نتوانستند به اسناد و مدارک مسلمی دست یابند که

پشتوانه‌ی این نظریه باشد. با این حال، شاکری در فصل چهاردهم این کتاب، قوی‌ترین استدلال‌ها را برای احراز نقش محوری بریتانیا در این کودتا به عمل می‌آورد. شرح وی چشم‌اندازی قابل اتکا از محیط و بستری که کودتا در چارچوب آن به وقوع پیوست، و گستره‌ی محتمل دخالت بریتانیا، به دست می‌دهد.

با این حال، انگلیسیان نمی‌توانستند از این موضوع آگاه باشند که کودتا روندی را در ایران به جریان می‌انداخت که به یک دیکتاتوری مطلقه و بازگونی نظام سستی ایران خواهد انجامید. رضاخان در ۱۹۲۵ (۱۳۰۴) دودمان قاجار را برانداخت و با عنوان رضاشاه پهلوی، سلسله‌ی جدیدی را تأسیس کرد. از یک دیدگاه خلص، وی کاملاً در خدمت آن فرمول انگلیسی قرار گرفت: یک دولت مرکزی قوی و سیستمی منظم برپا داشت که منافع اقتصادی انگلیس در چارچوب آن حفظ می‌شد. اما او فرایندی را آغاز کرد که طی آن امتیازات نخبگان سستی جامعه که انگلیسیان روابط خوبی با آنان برقرار کرده بودند، کاهش یافت. نفوذ انگلیس در ایران نیز رو به افول نهاد، اما انگلیسیان در مجموع رژیم جدید را در خدمت هدف‌های خود یافتند.

باری، ایرانیانی که این نوع تغییرات مورد حمایت بیرون جنبش مشروطه و جنگل را با امید و خوشبینی نگریسته بودند، برآمدن رژیم جدید را نابودی رویاهای خود برای ایران نو تلقی کردند. به گفته‌ی شاکری، این به‌منزله‌ی زاده شدن ضایعه بود. نوعی بازگشت موقت به خوشبینی در دوران کوتاه نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق به وجود آمد. این که این دگرگونی در نظام هنجار بنیاد، هم‌تراز [عصر] روشنگری فرانسه باشد، ممکن به نظر می‌رسید. شان حکومت - ملت مستقل ایران بالا رفت و به نظر می‌رسید بهترین ویژگی‌های فرهنگ منحصر به فرد ایرانی داشت چیرگی می‌یافت. اما مصدق قربانی کودتایی شد که بازتاب اتحاد انگلیس و آمریکا، بقایای نخبگان سستی و طرفداران دیکتاتوری پهلوی جان یافته‌ای، به شمار می‌آمد. زمانی که خاندان پهلوی سرانجام سرنگون شد، جای خود را به یک رهبری روحانی داد که فردیت لیبرالی را نفی می‌کرد و چندان ارزشی برای فرهنگ ملی ایران قائل نبود.

فصل‌های پایانی این کتاب، بیانگر گویای نومی‌دی و تلخ‌کامی ایرانیانی است که ارزش‌ها و دیدگاه‌های مؤلف در آنها گنجد است. با این حال، خسرو شاکری برخلاف بسیاری از هم‌وطنانش، از مقصر شناختن نیروهای خارجی در آنچه به وقوع پیوسته است، خودداری می‌کند.* این یک نتیجه‌گیری جالب توجه از سوی کسی است که به‌دقت جزئیات دخالت

* این برداشت کاملاً درست نیست، چه این نویسنده دخالت‌های خارجی و اهداف آنها را به‌دقت و

خارجی در امور داخلی ایران را شرح می‌دهد. لذا امکان آن وجود دارد که داوری هموطنان ایرانی‌اش بیش از اندازه ناخوشایند و تلخ باشد. اما شور و صمیمیت سوگ‌نامه‌ی شاکری چشم‌اندازی به دست خواهد داد که هم برای خواننده‌ی ایرانی و هم خارجی آموزنده خواهد بود.

ریچارد و. کاتم

پیش‌گفتار

این پژوهش چندرشته‌ای که بر پایه‌ی پژوهشی گسترده در بایگانی‌های گوناگون انجام گرفت، سه هدف را دنبال می‌کند: کوشش در بازسازی تاریخچه‌ی جنبش جنگل، که با تشویق و یاری روسیه‌ی شوروی به تأسیس نخستین «جمهوری شوروی سوسیالیستی» در شرق، SSR۱* (جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران) انجامید؛ شالوده‌شکنی روایت‌های متفاوت «تاریخ رسمی»، ساخته و پرداخته‌ی کسانی که در خدمت دولت‌های علاقه‌مند به نابودی آن جنبش بودند؛ و تجزیه و تحلیل نقاط ضعف ذاتی جنبش آزادی‌بخش ملی ایران و نقش عوامل خارجی، که به شکست آن منجر شد. من در این اثر در پی آنم که به جای حافظه‌ی جمعی اسطوره‌ای - ایدئولوژیکی، آگاهی تاریخی را بنشانم.

جنبش جنگل نخستین‌بار توجه مرا در اواسط دهه‌ی ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) برانگیخت، و این دورانی بود که بیشتر روشنفکران جوان ایرانی، ناخرسند از بی‌لیاقتی سیاسی رهبران جبهه‌ی ملی و سرسپردگی کامل حزب توده به سیاست خارجی شوروی، برای اعاده‌ی دموکراسی و استقلال سیاسی - اقتصادی کشور خود، به‌نحوروزافزونی به سایر شیوه‌های مبارزاتی (به‌ویژه جنگ چریکی) جذب می‌شدند. با انجام یک مطالعه‌ی مقدماتی، مقاله‌ی کوتاهی درباره‌ی جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان نوشتم و آن را در تنها نشریه‌ی مستقل روشنفکران جوان ایرانی در تبعید، منتشر کردم.^۱ سپس مطالعه‌ی این جنبش را ضمن کار بر روی رساله‌ی دکترای خود با استادان فقید ژرژ هابت** و الکساندر بنیگسن*** دنبال کردم.^۲ از آن زمان علاقه‌ی من به این جنبش از طریق همان پویایی روشنفکری برآمده از نخستین پژوهش‌ها، برقرار مانده است. پیش از آنکه نخستین پیش‌نویس این پژوهش را در اواخر دهه‌ی ۱۳۵۰ بنویسم، دو اثر متعلق به ابراهیم فخرائی^۳ و مصطفی شجاعیان^۴ به

* Soviet Socialist Republic of Iran

** Georges Haupt

*** Alexander Bennigsen

زبان فارسی منتشر شده بودند. اولی را یکی از منشی‌های رهبر جنبش گردآوری کرده بود که ادعای گزارشی استوار بر پایه‌ی حقایق را داشت، اما خالی از حلقه‌های عمده‌ی مفقوده و سمت‌گیری‌های ایدئولوژیک نبود. پژوهش‌های بعدی من نشان داد که فخرانی بیشتر اطلاعات خود را از منابع گوناگون، از جمله مقالات یقین‌کیان^{*}، بدون ذکر منبع، برگرفته است. دومی، که توسط یک چهره‌ی منحصربه‌فرد انقلابی و مبارز چپ نوشته شد، یک تحلیل تفسیری طولانی از جنبش جنگل است. هردو نوشته اساساً از جنبش جنگل حمایت و از نقش روسیه‌ی شوروی در نابودی آن شدیداً انتقاد می‌کنند.

باید از افزوده‌های دیگری به دانسته‌های مان نیز یاد کرد: شوروی و جنبش جنگل، نوشته‌های گریگور یقین‌کیان^۵، و دو کتاب مهم دیگر، خاطرات برادرزاده‌ی کوچک‌خان، میرزا اسماعیل‌خان جنگلی که نقشی پیشروانه‌ای در جنبش ایفا کرد، و خاطرات م. و. صبوری دیلمی، از همراهان جوان جنبش.^۶ اگر چه همه‌ی این کتاب‌ها پس از سقوط رژیم پهلوی منتشر شدند، هیچ‌یک شرح کاملی از آن دوران به دست نمی‌دهند. کتاب صبوری با معاهده‌ی کوچک‌خان و بلشویک‌ها به پایان می‌رسد (و از این بابت با خاطرات احسان‌الله خان که در شوروی منتشر شد و آن نیز در همان‌جا تمام می‌شود، شباهت دارد. به کتاب احسان‌الله خان بعداً خواهیم پرداخت.^۷) فرزندان صبوری می‌گویند که پدرشان هرگز نوشتن خاطرات خود را به پایان نرساند و اظهار می‌داوند که در نتیجه‌ی «فعالیت‌های اجتماعی چندتن از فرزندان، پس از مهر ۱۳۲۱ (سپتامبر ۱۹۴۲)^۸، برخی «یادداشت‌های مفید و مستند»، در دو رویداد کتاب‌سوزان در ۱۹۴۹ و ۱۹۵۴ از بین رفتند.

دیگر دست‌نوشته‌ی مهمی که حین تکمیل این کتاب به دستم رسید، خاطرات منتشر نشده‌ی رضا خواجه‌ی است که ابتدا با کوچک‌خان همکاری کرد اما از وی گسست و فعالیت‌های خود را در کنار رقبای کمونیست او ادامه داد. خاطرات خواجه‌ی چند تصویر اجمالی درباره‌ی آنچه بر اردوی کمونیست‌ها پس از جدایی از رهبر جنبش جنگل رفت، به دست می‌دهد.^۹ خاطرات س. کوچک‌پور^{۱۰}، یکی از دیگر همراهان کوچک‌خان، پس از اتمام این کتاب منتشر شد، و اگر چه عرصه‌ی تازه‌ای را نگشود، اما من از برخی اطلاعات تکمیلی آن بهره بردم. منبع دیگری که حایز اهمیت بود، مجموعه مقالاتی بود که در زنگ^{**} (۱۹۲۰-۲۱) توسط یک ارمنی وابسته به حزب مارکسیستی هنجاک^{***} در ایران نوشته شد. دو بررسی راجع به این جنبش به زبان آلمانی منتشر شده‌اند.^{۱۱} اولی بر آن است تا «نیکی» و «میهن‌پرستی» کوچک‌خان را اثبات کند؛ دومی، که متکی بر منابع تاریخ‌نگاری

استالینیستی است، بی‌اعتبار کردن حزب کمونیست ایران در زمان رهبری کمونیستی افراطی، سلطان‌زاده، و در عین حال دفاع از حیدرخان و کوچک‌خان «میان‌رو» را به‌عنوان انقلابیون بی‌نقص، واقعی و خردمند هدف می‌گیرد. برحسب انتظار، هردو اثر بسیار ایدئولوژیک و در عین حال در مقام روایت‌های تاریخی بسیار ناقص‌اند. باید تأکید کنم که بیشتر منابع اولیه در مورد دخالت شوروی در این جنبش سکوت اختیار کرده‌اند (جز فخرانی که چند سند مهم مربوط به این دخالت را در کتابش آورده است و [قاعدتاً] باید در روزنامه‌های معاصر هم منتشر شده باشند).

در ضمن، دیگران، به‌خصوص گروه‌هایی با انگیزه‌های ایدئولوژیکی در جمهوری اسلامی ایران^{۱۲}، به این موضوع پرداخته‌اند، بدون آنکه ذره‌ای به دانش ما، چه از لحاظ ارائه‌ی حقایق یا از نظرگاه تحلیلی، افزوده باشند. آن‌طور که برداشت می‌شود، جمهوری اسلامی مدعی میراث انقلابی جنبش جنگل شده، و از این‌رو به یاد و بزرگداشت رهبر آن، میرزا کوچک جنگلی، تمبر یادگاری چاپ کرده است. یک فیلم با مجوز رسمی نیز از تلویزیون دولتی، در بزرگداشت خاطره‌ی این «روحانی انقلابی»^{۱۳} ساخته [و نمایش داده] شد. در نتیجه، ایران یک‌بار دیگر با پای‌بندی به سامان فکری خود تاریخ را به اسطوره تبدیل و از این‌رو آن را از واقعیت خود تهی و ارزیابی انتقادی آن را دشوارتر کرده است.

به‌رغم پژوهش گسترده و موشکافانه طی دو دهه‌ی اخیر، به‌دلایل گوناگون ادعا ندارم که تصویری کامل از این جنبش به دست داده‌ام. پرونده‌های اصیل نادری از جنبش یا خاطرات شرکت‌کنندگان تراز اول آن باقی مانده‌اند، و آنچه حفظ شده‌اند، به‌ویژه در اتحاد شوروی، به‌خیالانه از دسترس دور نگه داشته شده‌اند - این امر با توجه به نیاز آنان به دفاع از ایدئولوژی و دلیل وجودی خود، قابل درک است. هرچند من پژوهش‌های بیشتری پس از تکمیل نخستین دست‌نویس انجام داده‌ام، بسیاری از منابع غیرقابل دسترس بودند و تلاش‌های مرا بی‌ثمر گذاشتند. (منابع ضروری هنوز غیرقابل دسترس، بایگانی‌های دولتی ایران و شوروی در تهران، مسکو و باکو هستند که در پی‌نوشت این سرآغاز و در بخش پایانی کتاب تشریح شده‌اند.) به‌علاوه، انجام این وظیفه ناشی از اطلاعات ضد و نقیض موجود در منابع شناخته شده دشوار شده است. تا زمانی که تاریخ‌نگاران آینده این مشکلات را حل کنند، تصمیم گرفته‌ام که همه‌ی گزارش‌ها و شرح‌ها، حتی گزارش‌های متناقض نسخه‌های مهم را در این‌جا عرضه کنم.

چاپ و انتشار روایت اولیه از این دست‌نویس به زبان فرانسه را انتشارات مؤسسه‌ی هوور در ۱۹۸۳ رد کرد. در رد آن دو دلیل در دو پاسخ داده شد. یکی به «برنامه و بودجه‌ی محدود» اشاره برد، دیگری نیز حاکی از آن بود که به‌رغم «گزارش مساعد»، به‌علت «ماهیت

ویژه» و «فقدان بازار» برای فروش آن، انتشارش میسر نبود. اما گزارش کامل [درباره‌ی این دست‌نویس]، که نادانسته به همراه دست‌نویس [برای نویسنده] باز فرستاده شد، دلیل واقعی را ارائه کرد؛ دلیلی که در ارتباط نزدیک با سرشت ایدئولوژی زده‌ی ایران‌شناسی بود. مؤسسه‌ی هوور با پذیرش این امر که «جنبش جنگل» یک «حلقه‌ی مفقوده در مطالعه‌ی جنبش‌های انقلابی ایران در قرن بیستم» است، دست‌نویس را «پژوهشی خوب، مستند و شرح و بسط داده شده، [با استفاده از] منابع دست اول و دوم به زبان فارسی، روسی، انگلیسی و فرانسوی» ارزیابی کرد و نوشت که «نویسنده بسیاری از اطلاعات تاکنون استفاده نشده را استخراج و از آنها بهره برده است». اما داور ناشر نسبت به «برخی اظهارنظرها، اشارات، کنایه‌ها و نتیجه‌گیری‌ها در متن که نمایانگر یک دیدگاه چپ ایرانی است که به سبک یک چپ فرانسوی [gauchiste] نوشته شده است» احساس نگرانی کرد. به علاوه، «موضوع‌های دیگر نوشته‌های منتشر شده‌ی نویسنده، نمایانگر عقاید و فعالیت‌های سیاسی چپ‌گرایانه‌ی اوست.» گزارش در پایان می‌نویسد:

مؤسسه‌ی هوور در سال ۱۹۷۹ کتاب مهمی درباره‌ی ایران مدرن تحت عنوان ایران در زمان خاندان پهلوی منتشر کرد. در این کتاب تلاش شده نشان داده شود که جنبه‌های مثبت عصر پهلوی بر جنبه‌های منفی آن می‌چربد.^{۱۴} آقای شاکری در مقام دبیر کنفدراسیون دانشجویان ایرانی [اتحاد ملی با دبیرخانه‌اش] در آلمان و یکی از ویراستاران اسناد حکومت ترور پهلوی^{۱۵}، فعالانه در مبارزه برای سرنگونی رژیم پهلوی مشارکت داشت. این حقایق ممکن است ربطی به انتشار دست‌نویس موردنظر نداشته باشند. اما فکر کردم که باید به هرحال آن را مطرح کنم.

در مقابل چنین سطحی از بی‌غرضی تاریخی، به دشواری می‌توان مکتب استالینی تاریخ را برای کارهایی که کرده، سرزنش کرد.

بعدها فرانس کولتور، رادیوی ملی فرانسه ویژه‌ی امور فرهنگی، با من از طریق پروفیسور بنیگسن تماس گرفت تا تهیه و پخش مجموعه برنامه‌هایی را در سه ساعت درباره‌ی رهبر جنبش جنگل به عنوان یکی از «مردان فراموش شده‌ی تاریخ» سازمان دهد. سپس دست‌نویس فرانسوی کتاب به عنوان تک‌نگاری در نسخه‌های محدودی منتشر شد.^{۱۶} از آن زمان، پژوهش‌های بیشتر در بایگانی‌های آمریکایی و بریتانیا پرتو بیشتری بر تاریخچه‌ی این جنبش افکنده است.^{۱۷} این کتاب بهره‌هایی، هرچند کم، نیز از گلاس‌نوست (فضای باز سیاسی) در شوروی برده است، زیرا به برکت آن فضا توانستم به چند روزنامه‌ی مربوط به جنبش جنگل دست پیدا کنم، که مدت‌های مدید فراموش و در چفت و بست نظام استالینی

دست‌آخر این که باید شرحی از پیشینه‌ی خود نیز به دست دهم. هرآن کس که ادعا می‌کند اولویت‌ها و ترجیحاتی ندارد، صرفاً خود را در پس حجاب «پژوهشگری» یا «بی‌غرضی علمی» پنهان می‌کند. من در یک خانواده‌ی مسلمان با یک‌گرایش شدید عرفانی و دیدگاه نوع‌دوستانه و پیشینه‌ی قومی گوناگون به دنیا آمدم. تا ۱۷ سالگی در تهران زندگی کردم. آنگاه به آمریکا و سپس به اروپا رفتم و در فرانسه، انگلیس، ایتالیا و آلمان به تحصیل پرداختم. شکیبایی روشنفکرانه‌ی غیرمعمول خانوادهم این امکان را به من داد تا در یک دوره‌ی حساس - دبیرستان - درگیر «سیاست» شوم. پشتیبان دکتر مصدق شدم که میهن‌دوستی، شکیبایی و ارزش‌های دموکراتیک را به من آموخت. تربیت انسان‌مدارانه‌ی اولیه‌ی من در ایران، هم در خانه و هم در جامعه‌ی تحت تأثیر رویکرد مصدق به سیاست، در مرحله‌ی بعد و در اثر آموزش دموکراتیک غربی، کارآموزی و پالایش محققانه، خرد و روشنگری سوسیالیستی، تقویت شد و به لحاظ کیفی قوام یافت. من که به‌ندرت خود را درگیر اندیشه‌های کلامی کرده‌ام، از همان آغاز «شک بر همه چیز رواست»^{*} را در زندگی‌ام سرمشق پژوهش قرار داده‌ام.

مخالفت درازمدت من با دیکتاتوری و استبداد سلطنتی که نتیجه‌ی آن تنگناهای مفرط مادی و دشواری‌های روانی در تبعید (بیش از ۳۶ سال) بوده است، کمتر توانسته مرا از نکاپوی حقیقت و عدالت باز دارد. ملاحظه‌ی بی‌عدالتی اجتماعی، نقض حقوق دموکراتیک و عدم حساسیت انسانی در غرب (با وجود استثناهایی) بیش از آنکه مرا دل‌سرد کرده باشد، عزمم را در پیگیری این آرمان‌ها مستحکم‌تر کرده است. قالب ذهنی مانیانه‌ی^{**} ایرانی خود را تقریباً زود وانهادم و از هرگونه سازشی که حس عدالت‌جویی و علو انسانی را زیر پا گذارد، آگاهانه سر باز زده‌ام. لذا از حقوق دموکراتیک کسانی که با من و دیدگاه‌هایم به شدت مخالف بوده‌اند، همچنان که من نیز در عرصه‌های سیاسی با آنان مبارزه کرده‌ام، حمایت کرده‌ام. کوتاه سخن، من همیشه گفتن حقیقت تلخ را به حفظ مواضع ریاکارانه و برقراری و حفظ مناسبات «هماهنگ» به‌ناحق، چه شخصی و چه علمی، ترجیح داده‌ام.

حقیقت‌گویی ابله‌شاه‌لیر - یا همتای ایرانی‌اش، بهلول - را بر دمسازی با «خردمند»^ی که از بیم کوبیدن کشتی به صخره، منافع جمعی را در آستان محراب بزرگ منافع حقیرانه قربانی می‌کند، مَرَجَح می‌دانم.

* omnibus dubitandum

** Manichaeum

پی‌نوشت، اوت ۱۹۹۳

آماده‌سازی این دست‌نویس توسط انتشارات دانشگاه پیتسبورگ با رویدادهای فوق‌العاده در روسیه و دیگر جمهوری‌های شوروی اکنون زوال‌یافته، همزمان شد. ناگهان خود را در موقعیت تازه‌ای یافتیم که عملاً امکان جالب توجهی را برای دست‌یابی به بایگانی‌های کمیت‌ر و حزب کمونیست ایران، فراهم آورد. هم‌اوردی مقاومت‌ناپذیر دیدار، هرچند کوتاه، از این بایگانی‌ها را نمی‌توانستم نادیده بگیرم، زیرا با انبوهی از پرونده‌های حاوی اسناد گرانقدر از جنبش جنگل و حزب کمونیست ایران روبه‌رو شدم. مدیران و کارکنان این دو بایگانی تلاش بسیاری به خرج دادند تا به سرعت اسناد مربوطه را در اختیار من بگذارند. با این حال، بخشی از میکروفیلم‌های حاوی این اسناد که گویی «به نفرین تاریخ دچار بوده باشند» در اداره‌ی پست گم شدند، که باز هم بررسی و گنجاندن احتمالی آنها را در دست‌نویس پایانی به تأخیر انداخت. افسوس، که این وظیفه به‌صورتی سخت هولناک از کار درآمد.

با توجه به این که بررسی سریع اسناد نشان داد که چارچوب کلی دست‌نویس و نیز نتیجه‌گیری‌های آن درست بوده است، تصمیم گرفتم که فقط یک بخش پایانی برای کتاب بنویسم که خواننده از طریق آن بتواند اطلاعات بیشتری درباره‌ی جنبش جنگل و متحدان ناپایدار شوروی-کمونیست آن به دست آورد. تجزیه و تحلیل مفصل‌تر اسناد تازه به دست آمده را در کتاب دیگرم درباره‌ی تاریخ حزب کمونیست ایران، قربانیان ایمان: کمونیست‌های ایران و روسیه‌ی شوروی، ۱۹۴۰-۱۹۱۷، انجام خواهم داد.

سپاسگزاری

این کتاب بخشی از پروژه‌ای بزرگ‌تر در قالب بررسی تاریخ معاصر ایران است که کار در زمینه‌ی آن را حدود ۲۰ [اکتون ۳۰] با توجه به تاریخ انتشار کتاب ۱ سال پیش برعهده گرفتم. انجام این کار با تشویق و حمایت بسیار استادان فقید اکول پراتیک دانشگاه سوربن (پاریس)، الکساندر بنیگسن و ژرژ هاپت، میسر شد که واژه‌ها نمی‌توانند مراتب دین مرا به آنان ادا کنند. نیز، می‌خواهم مراتب قدردانی خود را از دکتر مارک فرو* از دانشکده‌ی مطالعات عالی علوم اجتماعی (پاریس) ابراز کنم که با علاقه‌ی فراوان کار مرا درباره‌ی جنبش‌های اجتماعی ایران در قرن بیستم دنبال می‌کرد. سپاس ویژه‌ام نیز تقدیم دکتر ماکسیم رودنسون، که همواره توجه خاص و بی‌طرفانه‌ای نسبت به مسائل تاریخی ایران و علاقه‌ی فراوانی به کار من و حمایت از آن نشان داده است.

از مساعدت چندتن دیگر نیز در انجام این کار باید یاد و سپاسگزاری کنم. نخست از زنده‌یاد خانم م. دومان** در پاریس، [پیرزنی] که با موشکافی تمام، بسیاری از متن‌های روسی را ترجمه کرد، و از ا. دمبالاگیان*** از دانشگاه هاروارد که در ترجمه متون ارمنی به من یاری رساند؛ همچنین از برزویه دهگان، پژوهشگر ایرانی که نوشته‌های یقیکیان درباره جنبش جنگل را ویرایش کرد. از جان امرسون، در بخش خاورمیانه‌ی کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، به‌خاطر کمک سخاوتمندانه در تهیه فهرست کتاب‌شناسی؛ از سیروس وکیلی‌زاده (قبلاً) در دانشگاه هاروارد که با علاقه نسخه‌ی نخست پیش‌نویس کتاب را خواند و نکات سودمندی را گوشزد کرد، و نیز از فرهاد کشاورز، در ژنو، به‌خاطر کمک‌های فکری و پژوهشی‌اش در همه‌ی اوقات سپاسگزارم. من همچنین از یک خواننده‌ی دیگر (دست‌نویس) به‌خاطر اظهارنظرهای انتقادی‌اش درباره‌ی نسخه‌ی قدیمی دست‌نویس سپاسگزارم، که ممکن است نخواهد حتی دورترین پیوندی با یک تاریخ‌شناس «هگلی» داشته باشد.

* Marc Ferro

** Mme. M Dumont

*** O. Dombalagian

و دست آخر، به خصوص می‌خواهم مراتب سپاس عمیق خود را به ریچارد کاتم [استاد فقید] دانشگاه پیتسبورگ، به‌خاطر خواش مهربانانه و اظهار نظرهای نقادانه در مورد نسخه‌ی قدیمی دست‌نویس، و جین فلندرز*، در انتشارات دانشگاه پیتسبورگ، به‌خاطر ویرایش کتب، ابراز دارم. این فهرست به هیچ‌وجه پایانی ندارد و افسوس که نمی‌توانم از همه به نام سپاسگزاری کنم.

پژوهش طولانی این کتاب با پشتوانه‌ی مالی خود مؤلف این کتاب میسر شد، جز بورس کوتاه‌مدتی که از انستیتوی کنان** ویژه‌ی مطالعات پیشرفته در مرکز ویلسون، واشینگتن دی‌سی دریافت شد که در ۱۹۸۶ به من امکان داد تا به کار پژوهش در آرشیو کشوری آمریکا پردازم. مراتب سپاس خود را به مؤسسه‌ی کنان نیز ابراز می‌دارم.

کتابخانه‌های دیگری که تحقیق مرا در این پژوهش تسهیل کردند به قرار زیرند:

Archives Nationales; Archives du Ministère Française; Bibliothèque d'INALCO, Sorbonne Nouvelle; Bibliothèque de Documentation Internationale Chtenoiraube; and the Public Record Office; India Office; and the British Library (all in London); Istituto Gramsci (Rome); Biblioteca Nazionale (Florence); International Institute for Social History (Amsterdam); University of Geneva; U.S. National Archives; University of California; Hoover Institution; University of Chicago; Columbia University; N.Y. Public Library; Harvard University Library; Marxism-Leninism Institute (Moscow); and Saltikov-Shchedrin (St. Petersburg);

و نیز کتابخانه‌ی ملی (تهران)؛ کتابخانه‌ی مجلس شورا (تهران).

در این جستجوی اسناد و اطلاعات، مراجع زیر درخواست مراد کردند: کتابخانه‌ی لنین، مسکو؛ مؤسسه‌ی بانکداری هنگ‌کنگ و شانگهای، در هنگ‌کنگ (صاحبان بایگانی‌های بانک پیشین شاهنشاهی ایران، که از ۱۹۵۱ منحل اعلام شده است) هیئت قیمومیت بایگانی‌ها، امتناع خود را با «حمایت» از موکلان ۷۰ سال پیش خود و نداشتن وقت، توجیه کردند؛ بایگانی وزارت امور خارجه در تهران (چنان درخواستی در زمان رژیم پهلوی غیرقابل تصور بود، اما درخواست من در زمان وزارت دکتر سنجابی بلافاصله پس از سقوط رژیم پهلوی اجابت نشد)؛ اندرو روتشتاین*** در لندن، فرزند تئودور روتشتاین، نخستین وزیر مختار شوروی در تهران در زمان لنین؛ و سرانجام سینیور تراچینی**** اهل تورین، یکی از بنیانگذاران حزب کمونیست ایتالیا.

مایلم از مدیر مرکز حفظ اسناد تاریخ نوروپیه (RTsKhIDNI) و همکارانش در مسکو،

* Jane Flanders

** Kennan Institute for Advanced Studies

*** Andrew Rothstein

**** Sgr. Terracini

مدیر معاون بایگانی فدراسیون روسیه، GARF در مسکو؛ معاون ریاست انستیتوی شرقی
آکادمی علوم آذربایجان در باکو و دیگر مؤسسات مشابه این کشور که در دسترسی من به
اسناد بایگانی‌های کمیترون و حزب کمونیست ایران کمک‌های گرانبه‌تری کردند،
سپاسگزاری کنم.

و سرانجام، مراتب سپاسگزاری قلبی خود را با اهدای این اثر ناقابل به دکتر دانالد
راس* در بیمارستان گایز لندن ابراز می‌دارم، که با عمل جراحی دقیق و شبه‌معجزه‌وار خود
جان مرا در ۱۹۶۶ (۱۳۴۵) نجات داد.

* Dr. Donald Ross